

شرق روزنامه

آخرین آثار علی‌اشرف درویشیان

«قصه‌های بند» و «سلول ۱۸» در نشر نگاه

سلاح من نوشتن است

پایبذ زرتایی: آخرین خانه‌ام/ سلولی در زندان است/ و این غل‌وزنجیر/ مرهم زخم دل دیوانه من/ که از دیرباز/ در انتظارش بوده‌ام…/ کنج زندان مرا مکتبی است که در آن/ به آزادی بیش می‌اندیشم…/ آزادی را خود سببی است…/ سلاح من نوشتن است./ ایمان است، یورش است./ و نعره‌کرده‌ام./ بی‌توای آزادی/ مرگ موهبتی است./ چراکه سرخم‌کردن/ کاری نه در خور مردان است./ من/ «قانع» هستم/ در زندان/ به آزادی زندگی می‌کنم./ نه چون سرسپردگان بیگانه/ که لعنت و نفرینشان باد.» این شعر که تاریخ ۱۳۴۱ شمسی- ۱۹۶۳ میلادی را دارد و در زندان قجر نوشته شده است، بر پیشانی «قصه‌های بند» علی‌اشرف درویشیان آمده است، از آخرین آثاری که از این نویسنده متعهد درآمد در سال ۱۳۹۵. مجموعه «داستان قصه‌های بند» شامل داستان‌های کوتاهی است دربارهٔ سرنوشت زندانیان سال‌های قبل از انقلاب؛ آدم‌هایی با طرز تفکر متفاوت نسبت به زندگی و سیاست و همین تفکرات آنان را به بند کشانده است. نگاه آرمان‌گرایانه و انقلابی در دهه‌های چهل و پنجاه و مفهوم مقاومت، تمّ محوری کتاب است. نویسنده در این داستان‌ها خود در جایگاه قضاوت می‌نشیند و بی‌پرده نگاهی همدلانه و مشفقانه و تحسین‌کننده دارد نسبت به مقاومت زندانیانی که شکنجه را تاب می‌آورند تا طرد نشوند و به باورهایشان پشت نکرده باشند. این قصه‌ها سندی است گویا و صادقانه از روزگاری که بر زندانیان آن دوره گذشت و درویشیان راوی صادق آن روزگار. داستان‌های علی‌اشرف درویشیان با زندگی و زیست و کردار او به‌طرزی غریب همبسته است. از لایه‌لای روایت‌ها می‌توان تجربیات خود درویشیان را از روزهای زندان و شکنجه و بازجویی بازشناخت. او هیچ ابایی ندارد که تجربه زیسته‌اش را به قالب داستان درآورد و معتقد است که این روزگار باید در جایی و چه بهتر که در هنر و ادبیات ثبت شود. «قصه‌های بند» بیست‌وپنج قصه دارد: «چرا بایام نام مرا فراموش کرد؟»، «میرزا حسینی»، «جیره روزانه»، «گزارش شماره ۱»، «گزارش شماره ۲»، «هواخوری»، «شاهد»، «یورش شبانه»، «گزارش به ساواک»، «یک تکه نخ»، «ملاقاتی»، «چگونه یک قصه از بند می‌گریزد؟» ازجمله عناوین این قصه‌ها هستند. و قصه آخر یعنی «چگونه یک قصه از بند می‌گریزد؟» قصه‌ای متفاوت است. درویشیان در این قصه چندوچون نوشتن قصه‌های بند را روایت کرده و اینکه که چه مصائبی برای بیرون‌فرستادن این قصه‌ها مواجه بوده است. درویشیان این قصه‌ها را در دوران زندان خود نوشته و حوالی سال ۱۳۵۶ تمام کرده است اما دو سال بعد به بازنویسی آن‌ها پرداخته و سرانجام در فاصله چهارده‌ه‌ای از آن روزگار به شکل کتاب درآمده است. در این قصه، راوی-نویسنده دنبال راهی است برای نوشتن و درکردن نوشته‌های از زیر دست ساواک. تا سال‌های پنجاه نوشته‌ها را می‌دادند به دفتر نگهبانی تا بفهرستند ساواک واکر تایید می‌شد بدهند به خوانده. اگر نوشته‌ای از دست ساواک جان سالم به‌در نمی‌برد در آن را ته ساکي در دل لوله خمیردندانی خالی با شیرازه کتابی جاسازی می‌کردند و با زندانی که می‌خواست آزاد شود بیرون می‌فرستادند. بعدتر اما وضع تغییر کرد. هرکس به آخر حبس نزدیک می‌شد مدت سه ماه در جایی جدا از دیگران نگه داشته می‌شد و خلاصه تمام راه‌ها بسته بود. تااینکه درویشیان راهی پیدا

می‌کند و در ملاقات‌ها مطالب را به همسرش می‌دهد که البته مطالب فقط طرح‌هایی برای قصه بودند و بعدها او آنها را بازنویسی کرد. در سطرهای آخر داستان درویشیان می‌نویسد: «به‌هرحال اگر قصه‌های بند هم بدین طریق نوشته شدند. که البته هر کلمه آنها همراه با تپش قلب نارام و مضطرب ما دو نفر است. ماجراها و وقایع بسیاری بود که می‌بایستی می‌نوشتم و البته باید بنویسم اما جای آنها در یک رمان بزرگ است.»

«قصه‌های بند» داستان روزگار مردمانی واقعی است، انسان‌هایی مبارز در زندان‌های رژیم پهلوی که برای آزادی و عدالت مقاومت کردند و تاوان کتاب‌خواندن و اعتراض صنفی و از این دست را دادند بی‌آنکه سرخم‌کنند. بسیاری از شخصیت‌های درویشیان مبارزانی در دنیای خارج دارند و برخی‌شان حتا مبارزان ملی و سیاسی نامداری بودند که تا مرگ ایستادند و در این میان اما درویشیان راوی زندانیان ناشناخته‌ای نیز بود که در سکوت و تنهایی تاب آوردند، گرم ناشان در تاریخ نماند.

سلول ۱۸

رمان «سلول ۱۸» اثر علی‌اشرف درویشیان برای بار نخست در سال پنجاهوهشت درآمد و چند سال بعد نیز در شمارگانی اندک چاپ شد تا اینکه پس از سالیانی، اخیراً در نشر نگاه بازنشر شده است. «سلول ۱۸» از رمان‌های معروف درویشیان است که بسیاری آن را هم‌طراز رمان قظور و «سال‌های ابری» دانسته‌اند. رمانی سیاسی است که در دوران پهلوی دوم می‌گذرد و به‌سیاق دیگر آثار این نویسنده متعهد تمّ اجتماعی و سیاسی دارد و تصویر صادقانه‌ای از ستم و جور ساواک و سلطه این نهاد امنیتی بر مخالفان و مبارزان و فضای آن روزگار ترسیم می‌کند. سلول‌ا شاه، سازوکار این نهاد و جهات حاکم بر آن دستمایه روایت درویشیان است. خانواده‌ای از قشر کارگر، فقیر و زحمتکش بدون تفکری سیاسی و بدون آنکه به‌طور عملی و روشن به عمل سیاسی دست بزنند، تنها بر اثر جهات نهاد امنیتی رژیم راهی زندان می‌شوند و ماحصل این خطا، آگاهی این خانواده به نمایندگی از قشر فرودست جامعه است نسبت به حقیقت ستمی که رژیم بر ملت روا داشته است. از این رو است که این خانواده هنگام آزادشدن از بند راهی جز مبارزه سیاسی نمی‌یابند. آنان دریافته‌اند که تنها راه موجود، گسستن بندهای اسارت و پایان‌دادن به سلطه دیکتاتور است. «سلول ۱۸» تصویری کاریکاتورگونه از ساواک ارائه می‌دهد و نشان می‌دهد چطور رژیم‌های دیکتاتور و مغرور رو به اضمحلال می‌روند. چنان‌که دستگیری خانواده‌ای کارگری نتیجه‌ای سراسر عکس‌به‌دنبال دارد و مایه آگاهی مردم می‌شود و این تبعات ناخواسته فرایندی است که ساواک در سال‌های پنجاه در پیش گرفته بود.

یک‌بار نزیستن و دوبار مردن



رضا خندان (مهابادی)

راست این‌که علی‌اشرف درویشیان دوبار مرد؛ اما یک‌بار هم زندگی نکرد. اول‌بار هنگام شصت‌وشش‌سالگی بر اثر سکنه مغزی درگذشت و بار دیگر در هفتادوشش‌سالگی. اردیبهشت سال ۸۶ هنگامی که از بیمارستان بیرون آمد خودش را جا گذاشته بود. درویشیان پرکار و پرجنب‌وجوش، او که دایم در تقلا و کوشش بود، می‌نوشت، می‌خواند، منتشر می‌کرد، با هر یک از علاقمندانش که درخواست ملاقات داشت می‌نشست و مهربانانه به آنها گوش می‌کرد؛ در کانون نویسندگان ایران حضوری موثر و مداوم داشت، با کیف و بغلی پر کتاب به جلسه‌های – حتی – کوچک داستان‌خوانی می‌رفت، دعوتشان را می‌پذیرفت، برایشان داستان می‌خواند، در نوشتن راهنمایی‌شان می‌کرد و به آنها کتاب هدیه می‌داد. سخن کوتاه، به فهرست کتاب‌ها و اثرات حضور اجتماعی‌اش که نگاه کنیم، میزان کوشش‌هایش را متوجه می‌شویم. این درویشیان پرتحرک، پراکنیزه و پرمشغله با آن سکنه مغزی درگذشت و جای خود را به تخت بیماری داد و با وجود مراقبت‌های شبانه‌روزی و مجدانه همسرش، شهناز دارابیان، دیگر بازنگشت. آن‌که ماند همچنان قلبی مهربان در سینه‌اش می‌تپید و روحی بزرگ داشت؛ جسم اما در طول زمان کاهیده شد تا مرگ دوم در چهارم آبان ۱۳۹۶.

از عادت‌های فرهنگی ماست که پس از مرگ کسی از او به نیکی یاد و به فضیلت‌هایی منسوبش کنیم. مردم آنان را که بیشتر دوست دارند، گاه تا ماورا، تا حد وجودی فراانسانی بالا می‌برند. این چند روز پس از مرگ درویشیان من این را مشاهده کردم. او البته انسانی بزرگ و نویسنده‌ای سرشناس و محبوب بود؛ اما از اسطوره‌ها نیامده بود، موجودی ماورایی نبود بلکه انسان بود مثل انسان‌های دیگر، از گوشت و پوست و استخوان، نیازهایی داشت و آرزوهایی، فشارها و آزارها رنجیده‌اش می‌کرد، سانسور و توقیف کتاب‌هایش او را اندوهگین و گاه عصبی می‌کرد. زندان شاه و شکنجه‌هایش… غم نان در دوره‌هایی از زندگی‌اش… نگرانی همسر و فرزندان… رديه‌ها و شانتازها… و مورد‌های مشابه دیگر بر جسم و جان او اثرات جان‌کاه می‌گذاشت و این اثرها صدچندان می‌شود اگر شخص غم و مشکل دیگران را نیز مسئله و امر خود بداند و اگر آرزایش برابری و آزادی در جامعه باشد، که درویشیان چنین بود. او نه فرشته بود و نه از اسطوره‌ها آمده بود دلش می‌خواست آسوده زندگی کند، غم نان نداشته باشد، شاد باشد، راحت بخوابد، بی‌استرس و فشار آنچه دوست دارد بنویسد، منتشر کند، با خوانندگانش به‌راحتی ارتباط داشته باشد، هول و هراس نداشته باشد، عضویتش در جایی جرم نباشد، چشم‌هایش فقر مردم را نبیند و گوش‌هایش خبرهای هولناک نشنود و… نتوانست آن جور که می‌خواهد زندگی کند، زندگی نکرد؛ اما دوبار مرد. این سرنوشت انسان‌های آرمان‌گرا، نیک‌اندیش است.

و عشق به زندگی لبریز بود. روزی از سر لطف درباره کتاب «زن، تاریکی، کلمات» من در محفلی (در یکی از کافه‌های کرج) سخن گفتم و مرا به حیرت واداشت. او روی شعری انگشت گذاشته بود که تمایه‌ای از اروتیسم در آن بود و من گمان می‌کردم چنان شعری در دایره پسند او نمی‌گنجد. سخن به درازا کشید و گویا از مرحله پرت شدم. غرض اشاره‌ای بود به نوع نگاه علی‌اشرف درویشیان به ادبیات و آنچه که در روزگاری نه‌چندان دور «ادبیات متعهد»ش می‌خواندند و این روزها اگر نامش را بر زبان بیاوریم می‌ترسیم که مسخره‌مان کنند. باکی نیست، اگرچه من نیز منکر آن نیستیم که نوشتن در شرایط دشوار و سنگینی بار مسئولیتی اجتماعی و سیاسی بر دوش نویسندگان و هنرمندان در غیاب احزاب و سازمان‌های سیاسی، برای هنر و ادبیات ما خسارت‌هایی دربر داشته، اما ما هنوز به نفس آن تعهد نیازمندیم. شاملو در یکی از آخرین ماه‌های زندگی‌اش در فیلم مستند فرشاد فداییان از روزگاری که در آن زیسته است به تلخی یاد می‌کند و می‌گوید کاش در شرایط اجتماعی دیگری می‌زیست و می‌توانست آن‌طور که دلش می‌خواست با کلمه و زبان کار کند. گلشیری هم در یکی از آخرین مصاحبه‌هایش چیزی نزدیک به همین مضمون را بیان کرده است. اگر سانسور نبود، اگر بی‌عدالتی نبود، اگر پاداش نوشتن برای نویسنده‌ای چون علی‌اشرف درویشیان محرومیت از کار نبود، سهم او از ادبیات معاصر ما بسیار بیش از این‌ها می‌توانست باشد. طنز درخشانی که در برخی از آثار درویشیان دیده می‌شود و تصویرهای دقیق و صادقانه‌ای که او از مردم روزگار خود پرداخته است در حافظه ادبیات ما خواهد ماند. اما از او بسیار بیش از این‌ها می‌توانستیم به‌یادگار داشته باشیم اگر… اگر… اگر… علی‌اشرف عزیز! با این همه، نگران نباش. مردمی که تو برای آن‌ها نوشتی، قدر و منزلت تو را به خوبی می‌شناسند. تو در قلب آن‌ها زندگی خواهی کرد. دوستان و دوستان‌ار تو اکنون در برابر بانوی ارجمندت سر تعظیم فرود خواهند آورد و به او بابت رنجی که عاشقانه و صبورانه در این سال‌ها تحمل کرد درود خواهند فرستاد.



علی‌اشرف درویشیان، نویسنده، روزنامه‌نگار، فعال حقوق بشر، و مبارز برای آزادی

صمد، نویسنده‌ای به‌نام داریوش عبادالهی که امروز کمتر کسی او را می‌شناسد، بیست‌وچند کتاب قصه به‌تقلید از سبک‌وسیاق صمد نوشت که با همان شکل‌وشمایل، در تیراژهای بیست تا سی هزار منتشر می‌شد و به‌سرت به‌فروش می‌رسید. زندیاد عبادالهی به‌قول معروف این‌کاره نبود و زود میدان را خالی کرد. خودش یک‌بار به من گفت که با توصیه و تشویق ساعدی سعی کرده است جای خالی صمد را پر کند، اما بر اثر فشار ساواک و تهدید به اخراج از کار مجبور شده است دست از نوشتن بردارد. عبادالهی به‌زودی فراموش شد، اما با انتشار مجموعه‌داستان «از این ولایت» در سال ۵۲ ، معلوم شد که جانشین واقعی صمد کسی نیست جز علی‌اشرف درویشیان.

درویشیان همچون صمد از اعماق جامعه برخاسته بود. درک او از مردم، از فقر، از گرسنگی، از بی‌خانمانی، درکی «کاغذی» نبود. این اصطلاح «کاغذی» را علی‌اشرف درباره روشنفکرانی به‌کار می‌برد که اگرچه از درد و رنج مردم سخن می‌گویند، اما ممکن است در لحظه‌ای حساس پیشان بلغزد و به آرمان مردم پشت کنند. درویشیان در پیشگفتار کتاب یادمان صمد به‌رنگی درباره کسانی که فکر می‌کنند دوره صمد و کتاب‌هایش سیری شده است می‌نویسد: «برخی از اینان روزگاری به‌اقتضای شوروحال جوانی و نیز موج فراگیر زمانه، وارد مبارزه بر ضد ستمگری‌های اجتماعی شدند و حتا در این راه سختی‌ها، شکنجه‌ها و زندان‌ها کشیدند، اما از آنجاکه عشق به مردم فرودست در عمق وجود برخی از آنان ریشه نداشت و آگاهی اجتماعی‌شان کاغذی بود، با یورش توفان سهمگین سرکوب‌ها و به‌دنبال آن، ناگامی‌ها، همه‌چیز را پایان‌یافته پنداشتند و آرام‌آرام از واقعیات دور شدند و اینک برای آن‌ها دیگر نه انسان ستم‌دیده‌ای وجود دارد و نه کودک بی‌پناهی. اصالت داستان‌های درویشیان و وفاداری او به آرمان‌های شریف انسانی‌اش که چیزی جز آرزوی عدالت اجتماعی نبود، در زندگی پررنج او و آگاهی اصیل برآمده از تجربه‌های زیسته‌اش ریشه داشت. علی‌اشرف به‌غایت ساده و فروتن بود. او درعین‌حال که روشنفکری سازش‌ناپذیر بود، اعماق وجودش از شوروشوق کودکانه، صفای روستایی

درویشیان و کتاب‌هایش

«آبشوران» نام داشت که در سال ۱۳۵۵ و البته با نام مستعار لطیف تلخستانی به چاپ رسید. «آبشوران» شامل دوازده قصه به‌هم‌پیوسته است و از کتاب‌های مهم درویشیان به‌شمار می‌رود. «فصل نان»، «همراه آهنگهای بایام»، «درشتی»، «داستان‌های تازه داغ» و البته رمان بلند و دوجلدی «سال‌های ابری» از دیگر آثار داستانی درویشیان هستند که در طول سال‌های مختلف به‌چاپ رسیدند. درویشیان علاقه زیادی به صمد به‌رنگی داشت و او نیز همچون صمد داستان‌هایی برای کودکان و نوجوانان نوشته است. «روزنامه‌دیواری مدرسه ما»، «کی برمی‌گرددی داداش جان؟» و «ابر سیاه هزارچشم»، «آتش در کتابخانه بچه‌ها» و… از جمله آثاری است که درویشیان برای کودکان و نوجوانان نوشته است. همچنین او دو کتاب هم درباره صمد به‌رنگی منتشر کرد: «صمد جاودانه شد» و «یادمان صمد به‌رنگی» که شامل مجموعه نقد و نظری‌های است از نویسندگان مختلف درباره صمد.

اگرچه درویشیان در دوره‌های مختلف با زندان و ممیزی مواجه بود اما هیچ‌گاه از نوشتن ناامید نشد و در کارنامه او بیش از سی

«زمستان آمد. بچه‌ها از دهات دور می‌آمدند. وقتی که می‌رسیدند، به آدم‌های یخی شباهت داشتند. دور مژه‌ها و ابروها و سوراخ بینی‌شان یخ زده بود. مژه‌هایشان را که به هم می‌زدند، چق‌چق صدا می‌کرد. مثل این‌که دو تکه شیشه را به‌هم بزنی…». این بخشی از قصه «ندارد» مجموعه‌داستان «از این ولایت» علی‌اشرف درویشیان است که در سال ۱۳۵۲ به‌چاپ رسید. «ندارد» ماجرای کلاس درسی است در روستایی حاشیه‌ای و محروم که بچه‌هایش با فقر و نداری زندگی می‌کنند و

اکثرشان شناسنامه هم ندارند. حتی عنوان همین قصه هم می‌تواند تصویری کلی از فضای قصه‌های مجموعه به دست دهد. راوی داستان معلم کلاس است. درویشیان سال‌ها در روستاهای حاشیه کرمانشاه معلم بود و جز این، تصویری که از بچه‌های کلاس در داستانش به دست داده می‌تواند ردی از زندگی خود او در کودکی‌اش را هم در خود داشته باشد. درویشیان از چیزهایی می‌نوشت که به‌خوبی می‌شناختشان و در آثارش به خاستگاه طبقاتی‌اش وفادار بود. انتشار «از این ولایت» بی‌گفتاری نبود و درویشیان بعد از آن به زندان افتاد. کتاب بعدی او



حافظ موسوی

علی‌اشرف درویشیان آخرین برگ درخشان و نمونه‌وار ادبیات متعهد دهه پنجاه خورشیدی بود. البته از چهره‌های شاخص آن ادبیات هنوز هم نویسندگان و شاعران نامداری در میان ما هستند – عمرشان دراز باد– اما علی‌اشرف تنها کسی بود که به آن نوع ادبیات تا آخر عمرش وفادار ماند و هیچ‌گاه وسوسه نشد که راه و روشی دیگر در پیش گیرد. این روزها که جامعه ادبی و فرهنگی ما از درگذشت درویشیان به‌شدت متأثر است، شاید سخن‌گفتن از آن نوع ادبیاتی که او می‌نوشت و از آن دفاع می‌کرد چندان به‌جا نباشد. علی‌اشرف آن‌قدر صمیمی، مهربان، شرافتمند و صادق بود که همگان دوستش می‌داشتند و کمتر کسی، حتا مخالفان آن نوع ادبیات، در اصالت ادبیات او تردید ندارند. اگرچه برخی بر این باورند که پرونده آن نوع ادبیات بسته شده است، اما من فکر می‌کنم بار دیگر، دست‌کم به‌پهانه خاموشی درویشیان، باید این پرونده را گشود و از آن به‌روشنی سخن گفت. ادبیات متعهد و جامعه‌گرای ما که از مشروطه آغاز شده بود در دهه چهل، هم از حیث زیبایی‌شناسی و هم از حیث تأثیر اجتماعی، به چنان اوجی دست یافت که به‌نظر می‌رسید به پایان راه رسیده است. در اواخر دهه چهل، درحالی‌که نوع جدیدی از هنر و ادبیات که از حمایت آشکار و پنهان حکومت پهلوی برخوردار بود و با داعیه هنر ناب از درگیرشدن با مسائل اجتماعی و سیاسی پرهیز می‌کرد، انتشار «ماهی سیاه کوچولو» (مرداد ۱۳۴۷) و مرگ باورنکردنی صمد به‌رنگی (شهریور ۴۷)، و ماجرای سیاهکل در بهمن ۴۹ که گویی ویراست دیگری از «ماهی سیاه کوچولو» در عرصه عمل انقلابی بود، به جامعه روشنفکری ایران و به‌طریق اولی به ادبیات ما چنان شوکی وارد کرد که تا مدت‌ها مهر و نشان خود را بر اغلب اشعار و داستان‌های دهه پنجاه بر جای گذاشت. پس از مرگ

